بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه ۸۲: دوشنبه ۱۸ فروردین ۱۳۹۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

جلسة قبل در مورد این‌که دم نفاس در حکم دم حیض هست در عده صحبت می‌کردیم. گفتیم که در این مسئله به اجماع تمسک شده و ما عرض کردیم که این اجماع در اینجا معتبر هست، چون اتصالش به زمان معصوم علیه السلام احراز شده، ولی این‌که آیا بحث در این هست که آیا این اجماع به درد می‌خورد در این‌که به‌طور کلی دم نفاس حکم دم حیض را دارد، این مطلب درست است، اما آیا از آن می‌توانیم در بحث عده هم کمک بگیریم آن محل اشکال بود.

اینجا حالا یا به دو تقریب در جلسات قبل عرض کردیم. یک تقریب این‌که نفس اجماع اصحاب ما حجیت دارد از باب تقریر، یک بحث این است که اجماع مسلمین، اجماع جمیع علمای عامه با توجه به عدم ردع شارع نسبت به او، اعتبار آن اثبات می‌شود شبیه سیرة متشرعه که عدم ردع اعتبارش اثبات می‌شود، سیرة عقلاء که با عدم ردع اعتبارش اثبات می‌شود، شبیه آن هست.

در مورد هر دوی این تقریب‌ها یک سؤال مشترک وارد هست، آن این است که آیا در جایی که اجماع محتمل المدرکیة باشد یا مقطوع المدرکیة باشد آیا اجماع علما و اجماع اصحاب ائمه اعتبار دارد؟ همچنین در مورد جایی که عامه یک فتوایی داده باشند، براساس یک مبنای باطلی، آیا جایی که مستند فتوای عامه باطل باشد، آیا اینجا باز هم ما می‌توانیم ادعای حجیت فتوای عامه را بکنیم؟

اشکالی که اینجا هست، اشکال را نسبت به تقریب دوم، اشکال را به گونه‌ای تقریب می‌کنم بعد بحث را دنبال می‌کنم. اشکال این هست جایی که علمای عامه یک فتوایی را دادند بر اساس یک مستند باطلی. اینجا بالأخره یک اشتباهی در عامه اینجا مرتکب شدند. فرض کنید براساس استحسان و قیاس اینها نتیجه گرفتند که از باب، چون حج مستحبی را نمی‌شود ابطال کرد، قیاس کردند گفتند نماز را هم قطع نماز در وسط نماز باطل است. این استدلالشان، استدلال نادرستی بوده، ممکن است حج با شروع واجب شده باشد، ولی نماز با شروع واجب نشده باشد مثلاً. ولی آیا اینجا ممکن است شخصی بگوید که ائمه علیهم السلام به هر حال ردع نکردند این استدلال باطلی که اینها کرده. بنابراین می‌دانیم یک عمل نادرستی اینجا تحقق داشته و ردع نکردند. حالا چطور شده ائمه ردع نکردند یک جهتی داشته که ردع نکردند. علم اجمالی داریم به وجود یک عمل باطلی که ائمه آن را ردع نکردند. اینجوری ممکن است اشکال را تقریب کنیم. پاسخ این مطلب در گروه یک نکته هست. آن این است که ما در واقع دلیل نداریم که ائمه باید اشتباهات علمی عامه را ردع کنند. در مورد خصوص بحث ما براساس استحسان و قیاس اگر استدلالی کرده باشند، اصل این‌که استحسان و قیاس باطل هست آن را که ائمه بیان کردند. روایاتی که نفی اعتبار قیاس و استحسان. اما این‌که این فتوای خاصی که اینجا شما صادر کردید، این فتوا مستندش باطل است ولو خود فتوا ممکن است صحیح باشد، این‌که به این نحو هم باید ائمه بیان کنند این را دلیل نداریم. و منهنا یظهر که اجماع اگر مدرکی باشد، ولو آن مدرکش اجماع اصحاب ائمه، ولو مدرکی باشد و مدرکش به نظر ما درست نباشد، یا لا اقل در درستی‌اش تردید داشته باشیم از اعتبار نمی‌افتد. چون ما نمی‌خواهیم بگوییم که آن مدرک اجماع اعتبار پیدا می‌کند. نه، بحث این است که ائمه علیهم السلام در حضورشان یک فتوایی صادر شده، ولو این فتوا براساس یک مدرکی باطلی بوده. براساس یک مدرک باطلی فتوای علما دادند. این‌که ائمه حتماً باید آن مدرک را هم توضیح بدهند که براساس یک مدرک باطلی شما این فتوای صحیح را دادید، نه دلیل نداریم. بنابراین آن تقریب دومی را هم که ما عرض کردیم، آن تقریب مبتنی بر این بود که ائمه حالا یا وظیفه دارند یا دعب خارجی، این هست که همة این اشتباهات تطبیقی عامه را توضیح می‌دهند. البته در بحث قیاس و استحسان اصل این‌که قیاس و استحسان روش باطلی است این را ردع کردند، ولی این‌که خصوص اینجا هم استحسان و قیاس مثلاً باطل هست، آن هم باید بیان کنند که دیگر هیچ وجهی ندارد. بنابراین ما می‌خواهیم بگوییم ولو یقین هم داشته باشیم که یک مدرکی اینجا هست و ما این مدرک را قبول نداشته باشیم این اجماع اعتبار دارد. و منهنا یظهر که یک اشکالی که در ما نحن فیه ممکن است مطرح می‌شد پاسخ این اشکال روشن می‌شد.

اشکال این هست که عامه، مغنی ابن قدامه که نقل کردند، عبارتش را جلسات قبل، ابن قدامه در توضیح این است که چرا دم نفاس، دم حیض است و نفسا حکم حائض را دارد، می‌گوید اصلاً دم نفاس دم حیض است حقیقتاً. نفاس حیض محتبس هست که به خاطر تغذیة کودک در زمان حاملگی خارج نمی‌شده، حالا که کودک خارج شده نیاز به تغذیه ندارد این دم خارج شده. این همان خون حیض است که قبلاً خارج نشده بود حالا خارج شده، چیز دیگری نیست. حالا ما اگر نسبت به این مطلب قبول نداشته باشیم که دم نفاس دم حیض است و نفاس حیض محتبس هست. یا قبول نداشته باشیم یا در پذیرشش تردید داشته باشیم. بگوییم بعضی روایاتی که در این زمینه وارد شده از جهت سندی معتبر نیست بنابراین معلوم نیست که دم نفاس دم حیض باشد و نفاس حیض محتبس باشد. اگر این را هم نپذیریم این باعث نمی‌شود که آن تقریب‌های ناتمام باشد که عرض کردم حالا چه اجماع اصحاب ائمه را موضوع اعتبار بدانیم، چه اجماع عامه را موضوع اعتبار بدانیم، در جایی که این دو تا اجماع و این نظریه‌ها براساس یک مدرکی باشد، و ما در مدرکش مناقشه داشته باشیم یا در صحتش تردید داشته باشیم باطل بودن مدرک یا تردید در صحت مدرک این تقریب را اشکال‌دار نمی‌کند.

نکتة دوم این بود که عرض می‌کردیم که اصل این مطلب که نفاس در حکم حیض است را به خاطر اجماع می‌پذیریم. اما تطبیقش بر مورد، این تطبیقش معلوم نیست درست باشد، به دلیل این‌که باید یک فرض بسیار نادری را فرض کنیم که بلافاصله بعد از این‌که بچه به دنیا آمد طلاق جاری شده باشد، در حد فاصل خروج بچه و خروج دم نفاس طلاق صورت گرفته باشد و این یک فرض بسیار نادری هست معلوم نیست که آن اجماع این فرض نادر را بگیرد. شمول اجماع نسبت به آن صحیح نیست. البته این اشکال در صورتی که ما این مطلب را بپذیریم که اصلاً دم نفاس خود آن دم حیض هست حقیقتاً، ممکن است بگوییم که کأنّه با توجه به این که عرف آن موقع هم توجه داشته که دم نفاس، دم حیض است ولو با ترتب احکام حیض بر دم نفاس از آنجا متوجه شده که دم نفاس حقیقتاً دم حیض است و امثال اینها، بنابراین ولو این مورد نادر هم هست، مورد نادر را بگوییم حقیقتاً دم حیض است. چون حقیقتاً که دم حیض شد باید احکام حیض را جاری کرد. عرف هم متوجه می‌شود. اینجور نیست که عرف اصلاً متوجه این حکم نشود. این در صورتی هست که ما این را بپذیریم را که عرف دم نفاس را ولو از جهت ترتب احکام حیض بر دم نفاس حقیقتاً دم حیض می‌داند. ما اگر این مطالب ثابت نشده باشد که انصافاً این هست که ثابت هم نیست، بنابراین ما نمی‌توانیم همة احکام دم نفاس را مثل احکام حیض بدانیم. بگوییم تمام احکام دم حیض را در مورد دم نفاس بار کنیم. اینجا این اشکال مطرح هست. البته بعد به ذهنم رسید که مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء در انوار الفقاهة این بحث را که توضیح می‌دهد دو صورت را ذکر می‌کند.

یک بار دیگر عبارت شیخ حسن کاشف الغطاء را بخوانم. انوار الفقاهة چاپی، جلد ۸، صفحة ۴۴۵ است. ایشان می‌فرماید که: «و تحتسب ما بين النفاس و الحيض طهرا و كذا ما بين النفاسين فيمكن انقضاء العدة بلحظة طهر و لحظة نفاس و لحظة طهر آخر و لحظة نفاس و لحظة طهر ثالث و لحظة حيض» که عده با شش لحظه که لحظة ششمش کاشف هست نه داخل در عده منقضی بشود.

بعدش آن که بیشتر تکیه دارم عبارت دوم است: «و يتحقق ذلك فيما إذا ولدت توأمين بحيث يكون بعد كل ولد نفاس و يكون بينهما ما يقضي بكونهما ولادتين عرفا لا ولادة واحدة حيث لا نشترط كون الطهر ما بين النفاسین أو النفاس و الحيض عشرة»

یک صورت اوّل این‌که زنی توأمین زایمان کند ولی فاصلة بین دو تا ولادت نفاس باشد ولی فاصله‌ای باشد که اینها را دو تا ولادت عرفاً قرار بدهد، نه این‌که اینها را یک ولادت واحده در نظر بگیریم. ایشان می‌گوید چون ما شرط نمی‌دانیم طهر مابین نفاسین یا مابین نفاس و حیض عشرة باشد بنابراین مانعی ندارد که ما در این صورت حکم را جاری کنیم. این صورت، این‌که آن صورت نادر شش تا لحظه‌ای که ایشان تصریح کرده، آن خیلی نادر است. ولی این‌که فاصله‌ای افتاده باشد بین به دنیا آمدن بچه و خون دیدن، بچه به دنیا آمده باشد و ده دقیقه بعدش زن خون نفاسش خارج شده باشد، این آنچنان نادر نیست. در همین فاصلة ده دقیقه از اوّل گفته باشد من تنها صبر می‌کنم که این بچه به دنیا بیاید. بچه که به دنیا آمد زن اختلاف دارد تو را طلاق می‌دهم. به محض این‌که مطلع می‌شود که بچه به دنیا آمد آن را طلاق می‌دهد. اینقدر فرض نادری نیست. همچنین این‌که بعد کل ولد نفاس بین دو تا ولادت فاصله شده باشد. در این فاصله مثلاً حالا لازم نیست که حتی آن چیزی که در بحث ما هست این است که نفاس را می‌خواهیم فرض کنیم که در فاصلة بین دو نفاس یک زمان طهری وجود داشته باشد که در زمان این طهر طلاق واقع شده باشد. اینقدر نادر عجیب و غریبی که ما فرض می‌کردیم نیست. بنابراین می‌تواند آن نفاس دوم یکی از قرءها تلقی بشود. بحث ما این هست که آیا نفاس قرء بودنش، نه قرء بودنش، یعنی آن طهری که اینجا وجود دارد، آن طهر آیا می‌توانیم طهر بین النفاسین یا طهر قبل از نفاس حدوث نفاس را، این را هم یکی از طهرها بدانیم؟ به نظر می‌رسد اینقدر فرضش نادری که بگوییم آن اجماع اینها را شامل نمی‌شود شاید نباشد. از این روشن‌تر فرض دومی که مرحوم کاشف الغطاء مطرح می‌کنند، در ادامة عبارتی که خواندیم مرحوم کاشف الغطاء می‌فرمایند:

«و يقع ذلك في عدة المطلقة الحامل من غير المطلق شبهة أو زنا حيث تكون عدتها الاقراء»

زنی حامل شده از غیر مطلِّق. به خاطر وطی به شبهه یا به خاطر زنا حامله شده. شوهر این را طلاق می‌دهد. شوهری که این حاملگی که از غیر مطلِّق باشد این حاملگی باعث انقضاء عده نمی‌شود، بنابراین عده‌اش اقراء هست. این اقراء می‌تواند نفاس یکی از اقسام، یعنی آن حالا طهری که قبل از نفاس هست، آن هم یکی. فرض کنید در حاملگی زن را طلاق می‌دهد، بعد از طلاق زن طاهر است، تا نفاس ببیند. نفاس که دید این یک طهر حساب می‌شود، فرض کنید حالا شما در نظر بگیرید که توأمین هم هستند. در بین النفاسین هم ممکن است طهری باشد، آن طهر دوم حساب بشود. علی ای تقدیر این‌که خون نفاس یکی از دخیل باشد در این‌که طهری که قبلش هست قرء حساب بشود و یکی از مابین النفاسین و الحیض طهر حساب بشود، حالا یا قبل از نفاس من یک جور دیگرش هم این هست که طهر قبل از نفاس را، این هم یک طهر حساب بشود این هم کاملاً معقول هست. به نظر می‌رسد که لازم نیست، با توجه به نکته‌ای که عرض کردم عبارت مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء که: «و تحتسب ما بين النفاس و الحيض طهرا و كذا ما بين النفاسين» لازم نیست مابین النفاس و الحیض را بگوییم طهرا. تعتبر الطهر الذی قبل النفاس. طهری که قبل از نفاس هست حالا این طهر ممکن است اصلاً حیض هم ندیده باشد، به یک معنا بین حیض و نفاس، حالا آن هم به یک معنا ممکن است بگوییم این مابین، یعنی طهری که اگر بعد از طلاق زن طهری دید که این طهر بعدش نفاس بود، این خودش یک طهر حساب می‌شود. الطهر الواقع بعد الطلاق قبل النفاس، یا بین النفاسین. اینها همه‌شان یک طهر حساب می‌شود، یا بین حیض و نفاس، اینها هم طهر حساب می‌شود. لازم نیست حتماً اینجوری که اینها تصویر کردند، تصویر بشود. به نظر می‌رسد که این صورتی که مرحوم کاشف الغطاء مطرح کردند، صورت دوم، صورت خیلی عرفی هست، خیلی وقت‌ها مرد وقتی می‌بیند زنش موطوء واقع بشود ناراحت می‌شود، حالا به خصوص اگر از زنا هم باشد زنش را طلاق می‌دهد، حاضر نیست که، به خصوص اگر متوجه هم بشود که حامله هم هست. خیلی وقت‌ها این کاملاً طبیعی است زنی که حامله شده از غیر مطلِّق آن مطلِّق آن را طلاق بدهد، حالا به خصوص اگر این حاملگی از روی حرمت هم باشد، زنا هم باشد که خیلی طبیعی هست که شوهر آن را طلاق بدهد. بنابراین نتیجة این بحث این هست که به نظر می‌رسد که ما طُهری که بعد از طلاق و قبل از نفاس، بین النفاسین هم باشد آنها را می‌شود یک طهر حساب کرد و طهر حساب می‌شود. حالا این وابسته به این هست که حداقل چقدر بتوانیم تلقی کنیم حداقل مدت عده را، بستگی دارد به مبنای ما در این‌که در طهر مابین النفاسین یا طهر بین نفاس و حیض یا بین حیض و نفاس آیا ما عشره بودن را معتبر می‌دانیم یا عشره بودن را معتبر نمی‌دانیم، اینها همه وابسته به آن بحث‌ها هست در این‌که حداقلی که ما برای عدة طلاق در نظر می‌گیریم چقدر محاسبه بشود. این بحث تمام.

مسئلة بعدی: مسئلة ۹، مسئله‌ای هست که قبلاً بحثش را کردیم.

«مسألة 9: لو اختلف في أنه بقي بعد الطلاق قدر من الطهر أو لا، فقالت: قد بقي و أنكر قدم قولها لأنّ المرجع في الطهر و الحيض إليها.» که ما مطلب را پذیرفتیم، بحث خاصی ندارد. البته فقط مسئلة این که اگر ادعای زن ادعای بسیار نادری باشد، ادعای بسیار خلاف متعارفی باشد، آیا از روایت سکونی نسبت به این مورد چجوری استفاده می‌شود، آن بحث‌های نحوة تطبیق روایت سکونی و امثال اینها در این مورد هست که حالا خیلی نیازی نیست وارد آن بحث‌هایش بشویم.

مسئلة بعدی که امروز می‌خواهم طرح کنم مسئلة ۱۰ هست. مرحوم سید می‌فرمایند:

«مسألة 10: المدار في الشهور على الشهر الهلالي‌ لانصرافه إليه في عرف الشرع في جميع المقامات التي علق الحكم على الشهر، بل لا يبعد كونه في العرف العام أيضا كذلك» ایشان می‌گوید شهر مراد در عرف عام هم شهر هلالی هست. حالا این‌که ایشان شهر هلالی را مراد اینجا مطرح می‌کند، ظاهراً مرادشان در مقابل شهر به معنای ۳۰ روز است. یک بحث اینجا این هست که آیا ماه شمسی باید در نظر بگیریم، ماه قمری باید در نظر بگیریم، امثال اینها، اینها فکر می‌کنم ایشان در این بحث به آن حیث ناظر نیستند. شهر گاهی اوقات به معنای ۳۰ روز هست، گاهی اوقات به معنای یک ماه هست. ایشان می‌گوید شهر به معنای یک ماه است، شهر هلالی است و به آن انصراف دارد نه شهر به ۳۰ روز. مرادش این هست که آن بحث این‌که شمسی حساب بشود، قمری. البته آن مطلب هم همینجور هست، در عرف شرع ملاحظة شمسی نمی‌شود، قمری ملاحظه می‌شود ولی ایشان غیر که اینجا ناظر به آن جهتش باشد.

«و حينئذ فلو كان الطلاق في أول رؤية الهلال تكون الثلاثة كلها هلاليات، و يكفي الصدق العرفي في وقوعه في أول الرؤية، و لا يلزم كون آخر لفظ الطلاق متصلا بأول الغروب كما اعتبره بعضهم» ایشان می‌گوید همین مقداری که عرفاً بگویند در اوّل رویت هلال انجام شده که بعد از طلاق سه ماه کامل سپری بشود، می‌گویند سه ماه هلالی کامل سپری شده است کافی هست. اینها چیزهای مهمی نیست که وارد این بحث‌هایش بشویم.

«و أما لو وقع الطلاق في أثناء الشهر فذكروا فيه احتمالات.

أحدها: جعل الشهرين الوسطين هلاليين و إكمال الأول من الرابع بمقدار ما فات منه.

الثاني: جعل الأول عدديّا بإكماله من الرابع ثلاثين.»

احتمال اوّل این‌که ما دو شهر وسط فرض کنید بیستم ماه رمضان طلاق داده شد. بعد از ماه رمضان ما یک ماه شوال داریم، یک ذی قعد داریم. شوال و ذی قعد دو ماه، از ذی حجه به مقداری از رمضان که کم بود، بیستم رمضان که اتفاق افتاده یعنی بیست روز ناقصی دارد. این بیست روز ناقصی را از ماه چهارم، یعنی ماه ذی حجه هست تکمیل می‌کنیم.

احتمال دوم: «الثاني: جعل الأول عدديّا بإكماله من الرابع ثلاثين.» ماه اوّل را عددی حساب می‌کنیم. یعنی بیستم در این مثال که طلاق واقع شده آن را یک ۳۰ روز دیگر باید تکمیل بکنیم. بنابراین اگر ماه اوّل ۳۰ پُر نباشد، ۳۰ کم باشد، ماه رمضان ۲۹ روزه باشد، ۹ روز اینجا داریم. بیست و یکم ذی حجه عده تمام می‌شود.

«الثالث: اعتبار العددي في الجميع.» بگوییم اینجا دیگر هلالی معتبر نیست، سه تا ۳۰ روز، یعنی ۱۲۰ روز.

«الرابع: إكمال الأول من الرابع من حيث الكسور لا من حيث عدد الأيام، مثلا إذا‌ كان الطلاق في نصف الشهر يؤخذ من الرابع نصفه، و لا يخفى ضعف هذا الاحتمال لاستلزامه كون الملفق تسعة و عشرين يوما و نصف في بعض الصور» ایشان می‌گوید لازمة این مطلب این است که ملفّق ۲۹ روز و نیم باشد، چون یک مقداری از نصف شهر را در نظر می‌گیریم، نصف شهر فرض کنید همین مثال، اگر پانزدهم ماه باشد.

«كما إذا كان الشهر الرابع ناقصا» می‌گوید پانزدهم ماه طرف طلاق داده یعنی نصف ماه ناقصی دارد، از ماه آخر نصفش را می‌گیریم.

«و حينئذ فيخرج عن الهلالي و العددي»

به نظرم ضعف احتمال رابع عمدتاً این هست که وجهی ندارد که ملاحظة کسور می‌شود. هیچ وجهی ندارد، این‌که هست باید ملاحظة ایام بشود، حالا بعداً توضیحش را هم عرض می‌کنم. و الا این اشکال، اشکال واردی شاید نباشد. آن این است که ما ممکن است بگوییم اصل ممکن است شخص بگوید که اصل ماه سی روزه است، و این ماه سی روزه گاهی اوقات یک روزش با رؤیت هلال کسر می‌شود، خودش کم می‌شود. بنابراین فرض کنید که اگر ماه اوّل شما نصفش را در وسط ماه اوّل طلاق داده شده، وسط ماه اوّل نصف آن ماه دیده شده. وسط ماه دوم هم نصف ۳۰ روز باید اضافه بشود. یعنی نصف یک ماه باید از آن اضافه بشود، نصف یک ماه از این باید اضافه بشود. این نصف که باید اضافه بشود یعنی اصلش این است که ۱۵ روز باید اضافه بشود ولی این ۱۵ روز چون خود این ماه یک روزش از بین رفته، کأنّه خداوند این ماه ۳۰ روزه را که اصل ماه ۳۰ روزه بوده یک مقدارش را کم کرده. نصفش هم یک روزش باید کم بشود. یک همچین ادعایی ممکن است شخصی مطرح بکند که همچنان که خود ماه ممکن است به جای ۳۰ روز، ۲۹ روز بشود، نصف ماه هم از ۱۵ روز، لازمة کم شدن ماه از ۳۰ روز به ۲۹ روز، کم شدن نصف ماه از اینجوری هست. اینجوری شخص ممکن است. ولی اصل قضیه این است که، اصل خود ادعا وجه، وجه خیلی ضعیفی است، چطوری من حیث الکسور محاسبه بشود، به خصوص حالا پانزدهم و یک نصفه محاسبه می‌شود. حالا شانزدهم چجوری محاسبه بشود، شانزده سی‌ام، دیگر آن دقت‌ها و ریزه‌کاری‌ها و امثال اینها. اینها چیزهایی هست که هیچ وقت اینجور محاسبات نمی‌شده.

«و هنا احتمال خامس لم يذكروه، و هو أن ينقص من الرابع مقدار ما بقي من الأول، و الفرق بينه و بين الاحتمال الأول، أنّ على الأول يكون الملفق تسعة و عشرين لو كان الشهر الأول ناقصا، و على هذا الاحتمال يكون كذلك إذا كان الرابع ناقصا كما لا يخفى»

ایشان می‌گوید یک احتمال پنجمی هم اینجا هست که آقایان این احتمال پنجم را ذکر نکردند و آن احتمال این هست که ما از ماه چهارم مقداری که از ماه اوّل باقی مانده آن مقدار را کم بگذاریم. نه این‌که مقدار کمبود ماه اوّل را از ماه چهارم تکمیل کنیم. نه، مقدار کمبود ماه چهارم را که در واقع از ماه اوّل تکمیل کنیم. بنابراین اگر مثلاً همین مثالی که بیستم شوال گفتیم، در اوّل احتمال این بود که چون بیستم طلاق داده شده، بیست روز ناقص بود، این ۲۰ روز را از ماه چهارم تکمیل کنیم. یعنی اگر ماه اوّل ۲۹ روزه بوده، آن ۹ روز سر جای خودش، ۲۰ روز به آن ۹ روز اضافه کنیم می‌شود ۲۹ روز. بنابراین احتمال پنجم این هست که نه بگوییم که آن مقداری که از ماه اوّل، آن ۹ روزی که هست، از ۹ روز، این ۹ روز از ۳۰ روز چقدر کم است، ۲۱ روز. بنابراین ۲۱ روز. بگوییم که این ماه اوّل ۹ روز از ماه اوّل عده نگه داشته. ماه چهارم ۹ روز از آن کم کنیم. یعنی اگر ۲۹ روزه باشد، روز بیستم، اگر ۳۰ روزه باشد، روز بیست و یکم. مدار ماه چهارم باشد. این هم یک احتمال.

یک احتمالی که ترکیبی از احتمال پنجمی هست که ایشان ذکر کرده و احتمال اوّل:

«و يمكن أن يقال إذا كان الطلاق في أوائل الشهر يكون هو المحسوب أوّل الأشهر فيتمم نقصه من الرابع، و إذا كان في أواخره فالمحسوب أول الشهر هو الشهر الثاني و يكون الثالث هو الرابع فينقص عنه مقدار ما بقي من الأول» اینجوری تفصیل بین این‌که اوائل شهور باشد یا اواخر شهور باشد اینجوری تفسیر قائل بشویم. البته در این یمکن ان یقال یک اشکال پیش می‌آید، حالا اگر دقیقاً پانزدهم بود چی؟ وسط وسط بود چی؟

به نظرم این وجه‌های پنجم و وجه تلفیقی که ایشان ذکر کرده اینها هیچ وجه‌های قابل توجهی نیست و علتی هم که در کلمات ذکر نشده این است که این وجه‌ها وجهی ندارد. حالا بعداً در موردش توضیح می‌دهم.

ایشان می‌فرمایند: «و الأقوى من هذه الوجوه الوجه الثاني.» ایشان وجه ثانی را اقوی می‌دانند.

وجه اقوی بودنش ایشان اینجوری کأنّه می‌خواهد بگوید که ممکن وجه ایشان این هست، این باشد که کلمة شهر هم بر ۳۰ روز اطلاق می‌شود، هم بر یک ماه کامل اطلاق می‌شود. بر ملفّق شهر اطلاق نمی‌شود. اینجا بنابراین ثلاثة اشهر که گفته باید سه تا شهر تحقق پیدا کند. آن دو تای ماه وسط شهر به اعتبار شهر هلالی هست، ۳۰ روز، یک روز اوّل و ۳۰ روز آخر هم این ۳۰ روز اطلاقش صحیح هست، بنابراین نتیجة بحث این می‌شود که کلمة شهر را چه شهر هلالی، چه شهر عددی، مطلق شهر، مسمای به شهر، این مقدار کافی هست. کافی که باشد، بنابراین اینجوری مثلاً می‌خواهیم معنا کنیم.

این تقریبی که عرض می‌کنم، این تقریب در کلام مرحوم کاشف الغطاء در انوار الفقاهة وارد شده. من حالا عبارت ایشان را اینجا می‌خوانم، بعد توضیح بیشتر این بحث در جلسة آینده.

مرحوم کاشف الغطاء عبارتی دارد، می‌گوید که الرابعها همین عدة اشهر را که توضیح می‌دهد، صفحة ۴۴۱، جلد ۸، صفحة ۴۴۱. می‌گوید:

«و يراد بالاشهر الهلالية إن طلقها أول الهلال و لا كلام فيه و الهلالين و العددي الملفق من اليوم الزائد لا من ليلته إذا طلقها في أثنائه و هذا المفهوم عرفا في مقامات الخطاب»

این عبارت را، این هلالَین غلط چاپی است، عبارت باید این باشد: و الهلالیان و العددی، حالا آن ملفّق بماند، که توضیحش را بعداً عرض می‌کنم. این نائب فاعل یراد است. یک تکه‌ای از عبارت را حذف می‌کنم، عبارت را معنا می‌کنم بعد

«و يراد بالاشهر الهلالية إن طلقها أول الهلال ... و الهلاليان و العددي ... إذا طلقها في أثنائه» همین احتمال دومی که مرحوم سید ذکر کردند، مرحوم حاج شیخ حسن کاشف الغطا هم همین احتمال را مطرح می‌کند. و بعد تعلیل می‌گوییم:

«و هذا المفهوم عرفا في مقامات الخطاب و التحديد بالاشهر»

یک صحبت‌هایی را این وسط مطرح می‌کند، احتمالات دیگر را مطرح می‌کند. آخرش دارد: «و على كل حال فاستعمال الشهر في الكتاب و السنة هاهنا في المعنى العام الشامل و هو المسمى فمتى صدق وقع به الاعتداد»

حالا این عبارت را ملاحظه بفرمایید یک توضیحاتی در مورد این عبارت داده که آن را ان‌شاءالله در جلسة آینده در موردش صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان